

اموال حرم رضوی، قربانی نزاع برادران افشاری

زهرا زنگنه درخشش طلا و نقره، ظروف و جواهرات ارزنده، شمعدان ها و قندیل های گران بها و تجسیم همه این ها در کنار هم در حرم رضوی کافی بوده تا چشم طمع هر چپا و لگر حریصی را به خود جلب کند، غارتگرانی که حرمت حرم هم سرشان نمی شده و چشمانشان چیزی جز درخشش سیم و زر نمی دیده است؛ حال می خواستند ناکسانی فرومایه باشند یا شاهزادگانی با جلال و جبروت، شاهزادگانی که یکی طلا و نقره و ظروف را به یغما می برد و یکی اموال و اثاث حرم رضوی را.

غارتگران خارجی، باغیان داخلی

اموال ارزشمند و گنجینه های نفیس حرم مطهر هم مانند هر دارایی گران بهای دیگری از دست درازی سارقان و چپاولگران داخلی و خارجی در امان نبوده است. هرچند که جایگاه حضرت در نزد عاشقان و ارادتمندان آن قدر بالا بوده است که در زمان کوتاهی سعی در جبران این خسارات می کرده اند.

بیشتر متعرضان حریم رضوی در نزد عامه مردم خارجی ها بودند. اجنبی هایی مانند ازبک ها که تکلیفشان معلوم و اصلا دلیل و انگیزه خیلی از حملاتشان به مشهد، غارت اموال حرم و مردم شهر بوده است؛ یا مثلا روس ها، بعد از آنکه با بی شرمی، حرم مطهر را به گلوله بستند، هرچه توانستند از اموال و گنجینه های بی مانند آن ربوند و به تاراج بردند.

اما فقط بیگانگان غارتگران حرم رضوی نبودند. در طول سلسله های پادشاهی مختلف، حکام وقت و سرداران نظامی و گاهی حتی کارگزاران و... هم چشم به ثروت حرم داشتند و به آن دست درازی کردند. آقا زاده ها یا همان شاهزادگان افشاری نمونه هایی از این سارقان تاریخی اند که بدنامی را به جان خریدند و نتوانستند از این اموال بگذرد.

تلاش حافظان اموال مانع تاراج نبوده است آستان ملائک پاسبان در عمر چندقرنی خود خادم و مسئول دست و دل پاک و دلسوز کم نداشته است. همان هایی که وقتی زمام امور حرم به دستشان بوده ارزی از دارایی های آن حرام و حراج نمی کرده اند و با هرچه در توان داشته اند از آن حراست می کرده اند، اما گاهی هم زورشان به زمانه و گردانندگان زورگویی آن نمی رسیده و اموال و املاک رضوی به یک باره صاحبان جدیدی پیدا می کرده است. عدد و رقم یا سیاهه دقیقی از آنچه در این

چندصدسال از حرم کم شده است در دسترس نیست. همه آنچه مای دانیم همان است که در اسناد تاریخی مانده است و خدا می داند در سال های گذشته بر حرم، چه ها که بر سر اموال و دارایی های حضرت آمده است...! اعلم!

اما همان طور که گفته شد، تعدادی از اوراق تاریخی و سند های قدیمی، روایتگر برخی از این تاراج ها و سرقت ها هستند. یکی از جالب ترین این اسناد، تکه چوب کوچکی به جامانده از عهد افشاری است که برخی از بزرگان عهد خود را رسوا می کند.

روایت کتیبه ای کوچک با روایتی بزرگ همان گونه که گفته شد روایت یکی از این دست درازی ها در این کتیبه چوبی نقل شده است؛ یک کتیبه چوبی به ابعاد ۲۷ در ۳/۹ سانتی متر به قطر سه میلی متر که اطرافش به صورت کام و زبانه درآمده و مشخص است که جزئی از یک مجموعه به هم پیوسته و کلاف شده بوده که بقیه آن مفقود شده است.

خانه امروزی این کتیبه خزانه آستان قدس رضوی است، هرچندنده مشخص است چطور، نام شخص است چه زمانی کشف شده است؛ اما احتمال دارد در هنگام جمع آوری بقایای نیمه متلاشی ضریح شاه طهماسبی در سال ۱۳۱۱ خورشیدی، این قطعه به جهت کتیبه دار بودن، حفظ شده و سر از خزانه درآورده باشد.

پشت این کتیبه چوبی عبارت «یا علی بن موسی الرضا درکنی» نوشته شده است و متن روی آن در یازده سطر مورب به خط

نستعلیق گوشه ای از داستانی را روایت می کند که نوادگان نادرشاه گردانندگان اصلی نقش اول آن هستند.

اما داستان از چه قرار است؟ نادرشاه افشار را یارانش در سال ۱۱۶۰ قمری کشتند و از آن پس حدود پنجاه سال، خراسان محل کشمکش و نزاع بین مدعیان جانشینی اش بود و زمام امور بارها در این جنگ قدرت بین این وان جابه جا شد. یکی از آنان که در هرج و مرج های پسانادر به قدرت رسید، شاهرخ میرزای افشار، پسر رضاقلی، فرزند بزرگ نادر، بود؛ همان پسری که پدر او را کور کرد، مبادا چشم به سلطنت پدر داشته باشد. البته مدعیان دیگر سلطنت، در همان سال قتل نادر او را هم مانند پدرش کور کردند. اما یک سال بعد از شروع این رقابت قدرت، شاهرخ میرزای جوان در پانزده سالگی به جانشینی پدریزگرش برگزیده شد و تا سال ۱۲۱۰ حکومت کرد؛ حکومتی بسیار پرفراز و نشیب.

این شاه نابینای افشاری دو پسر به نام های نصرا... میرزا و نادر میرزا داشت؛ پسرای که بر خلاف پدر و پدریزگرشان، چشم های بینایی داشتند؛ چشم هایی طماع و حریص که نه فقط به قدرت و سلطنت پدر بود، بلکه مانند چشمان جدشان به مایملک حضرت رضا^ع هم بود و قصد دست درازی به این اموال را داشتند، همان گونه که نادرشاه افشار هم در زمان سلطنتش، موقوفات آستانه را به نفع دیوان کشوری ضبط کرد.



کتیبه ای که در آن روایت غارت گنجینه های حرم مطهر نوشته شده است



نگاره ای از شاهرخ میرزا در دیوار نادرشاه

اموال رضوی، خرج نزاع برادران نادری از سال ۱۱۸۰ قمری به بعد، سال هایی بود که پسران شاهرخ به سبب نابینایی پدر، قدرت بیشتری پیدا کردند؛ برادرانی که مدت ها برای به دست آوردن این قدرت با یکدیگر جدال و دارایی های حرم را صرف این نزاع و کشمکش کرده بودند.

نصرا... جنگاور بود و شجاع و بین اهالی مشهد و امرای خراسان محبوبیت داشت. بعد از آن هم که توانست حمله مهم احمدشاه درانی را دفع کند، بر اقتدارش افزوده شد؛ اما پدر همچنان او را محدود می کرد و این شد که به وسوسه های منفعت طلبان اطرافش گوش سپرد و کرد آنچه نباید می کرد. او زودتر از بردارش حرمت حرم را شکست و به اموال حرم دستبرد زد و طلا آلات، نقره آلات، قندیل ها، ظروف گران بها و شمعدان های زرین را به تاراج برد و همه را تبدیل به سکه کرد. نصرا... کار و قبحانه اش را وام خواند و برای توجیه آن وعده داد آن گاه که به سلطنت برسد. به عوض آن دوبار بر جبران کند. اما بعد از آنکه جدالش بر سر قدرت با برادر بالا گرفت، همه را برداشت و به شیراز نزد کریم خان زند گریخت.

طمع سیری ناپذیر جانشینان نادر نادر میرزا هم دقیقا با جای پای برادر گذاشت. اما با رد پای بزرگ تر. او که حدودا در سال ۱۱۸۷ قمری بعد از رفتن نصرا... میرزا امور مشهد را به دست گرفته بود، به خود اجازه داد اموال و اثاثیه حرم را مصادره کند. کار تا جایی پیش رفت که حتی ضریح سیمین حضرت هم از غارت او

در امان نماند. دانه خشت طلای خالص بقعه مبارک و سر طوق مکمل بالای گنبد ربوده شدند، درب جواهرنشان حرم از جا کنده شد تا طلا و جواهرش فروخته شود، قالی زرینت جدال و دارایی های ارزشمند طعمه طمع همه این دارایی های ارزشمند طعمه طمع سیری ناپذیر این شاهزاده افشاری شود. اما قرار نبود چرخ زمانه همیشه به مراد نادر میرزا بچرخد؛ زیرا هفت سال بعد کریم خان کشته شد و نصرا... میرزا باز فیلش یاد هندوستان کرد و عزم مشهد کرد. در این برهه حساس و پرماجرای تاریخ مشهد، نزاع دو برادر افشاری بر سر سلطه بر خراسان نصرا... افتاد و بردارش به هرات متواری شد.

سرانجامی که منتظر هر دو برادر غارتگر بود در این سال ها نصرا... شجاعت جوانی را از دست داده بود و حکومت مفلوکانه اش که از سال ۱۱۹۴ قمری شروع شده بود، با مرگش در سال ۱۲۰۰ قمری خاتمه یافت. او در این مدت کوتاه باز هم سراغ اموال امام رضا^ع رفت و کتیبه مذکور درمورد دست درازی او به ضریح مطهر یک سال پیش از مرگ اوست. این شاهزاده افشاری و دارودسته اش مانند حرامیانی که به کاروانی بزنند، مضجع شریف را غارت کردند و ضریح طلایی را با خود بردند. همان ضریح یا محجر شاه طهماسبی که بین ضریح چوبی و ضریح فولادی شاه عباسی قرار داشت. بعد از مرگ برادر، نادر میرزا دوباره به مشهد

برگشت، اما این بار با خوی غارتگری کمتر. او زیر سایه پدر، قدرت را به دست داشت و حتی سعی کرد با برگرداندن ضریح ربوده شده توسط بردارش به جای اصلی خود، نزد عوام و چهره بهتری پیدا کند؛ همان طور که نام و نشانش را در سجع شهرش در این سال ها از «نادر عصر» به «بنده شاه دین» تغییر داد.

سرانجام او هم مانند برادرش چیزی جز مرگ نبود و بعد از فتح خراسان توسط قهرها به قتل رسید. فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۱۸ قمری او را به قصاص جدش در تهران کشت. از آن پس بود که خطه خراسان بعد از نیم قرن کشمش قدرت، به دست بی کفایت قاجارها افتاد.

روایتی درست یا تهمتی نادرست؟

گفتمیم که پشت این کتیبه چوبی، عبارت «یا علی بن موسی الرضا درکنی» نوشته شده و متن روی آن روایت غارت ضریح مبارک به دست نصرا... میرزا است که به این صورت ثبت شده است، «هو... یا ارحم من کل رحیم ارحمنی، یا علی بن موسی الرضا درکنی. در غره شهر محرم الحرام سنه ۱۱۹۹ نصرا... ابن شاهرخ ابن رضاقلی میرزا خلف نادرشاه با قوای جمعی از شیاطین انس، ضریح طلایی که قریب دویست سال بود پادشاهان صفوی نصب فرموده بود، برداشتند و در سنه ۱۲۰۲ در ماه مبارک رمضان به سعی نادرخانی که برادر ارشد نصرا... بود، بعد از قوت مشارالیه، به سرکرداری نواب اقدام خدام والا مقام العبد المذنب الیثم محمد رحیم با تمام رسید. اللهم اغفرلی و لوالدی یوم یقوم الحساب».

در این کتیبه، نام «محمد رحیم» به عنوان کاتب ثبت شده است؛ فردی که براساس دیگر اسناد آستان قدس، به عنوان خادم کشیک چهارم در حرم رضوی خدمت می کرده است. احتمال می رود که تحریر او بر این کتیبه در قطعات داخلی ضریح، به سبب نقش مهمش در بازگرداندن آن به حرم مطهر داشته باشد. اما آیا واقعا داستان به همین شکل است؟ نباید فراموش کنیم که هنگام نوشتن تاریخ، قلم همیشه به دست فاتحان بوده است؛ بنابراین اگر همه این روایت برخلاف آنچه تصور می کنیم باشد، تعجب آور نخواهد بود. شاید همه این داستان، اتهامی بی اساس بوده که نادر میرزا برای بدنام کردن برادر رقیب خود به او نسبت داده است. تنها خداست که حقیقت را می داند.

دکتر بهرادر نعمتی، پژوهشگر بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی که تحقیقات زیادی درباره این قطعه انجام داده است و در مقاله ای با عنوان «قطعه ای نویافته از ضریح مطهر رضوی» به چاپ رسانده است، نیز این احتمال را رد نمی کند.



زیرا محمد علی گفته بوده، طلا و جواهر را دزدیده و آن را پیدا کرده و در کاغذی گذاشته است. اما وقتی عصیانیت شاه را می بیند، جرئت نمی کند مال گم شده را پس بدهد. شاه هم نخست امان نامه می دهد اما وقتی اسم دزد را می شنود، فرمان به گردن زدن او می دهد و این طور محمد علی بیچاره به پایان ماجرای خود می رسد.

وقتی دزد دستگیر می شود، دستور می دهد سراز بدنش جدا و جسدش را چند روزی در میدان با قاپوچق اویران کنند تا برای دیگران درس عبرتی بشود. روایت است کامران میرزا که بی نهایت مورد علاقه ناصرالدین شاه بوده، وقتی معمای دزدی را حل می کند، پیش از معرفی دزد، «دست خط امان» می گیرد،

باب همایون بوده و عمری خدمت شاه را می کرده اند اما محمد علی نادانی می کند و مقداری از طلای روی تخت مشهور طاووس به علاوه یاقوت درشت آن را می دزد و چون نمی توانسته است جواهر را از کاخ خارج کند، پای درختی در حیاط کاخ چال می کند تا به وقتش آن را بردارد و بفروشد. این موضوع آن قدر سلطان قاجاری را عصبانی می کند که

ماجرای تلخ عکسی ۱۳۵ساله و سرنوشت پسری که زندگی اش با جواهرات تخت طاووس گره خورده است

یاقوت دزد و غضب ناصرالدین شاه



تصویری قدیمی از تخت طاووس که محمد علی طلا و جواهرات آن را سرقت کرده بود

تالار آینه برده اند. بسیار بسیار اوقاتم تلخ شد، رفتم دیدم قدری از جواهرات و طلای آن را برده اند. یقین است کارسرایدار و قراول است. امین الملک، آقادی، نایب السلطنه، امین السلطنه و غیره را گفتم تحقیق بکنند. ان شاء... به زودی پیدا می شود و در همین صفحه خواهم نوشت.»

شاه به پسرش کامران میرزا نایب السلطنه که حاکم تهران و وزیر جنگ بود، دستور می دهد هرچه زودتر دزد را بیابد. جالب است بدانید درست در همین روزها، میرزا محمد خان غفاری «کمال الملک» که نقاش باشی دربار است، هم مشغول کشیدن تابلوی «تالار آینه» و در همان روز واقعه، هنگام غروب آفتاب، در تالار آینه بوده است و پس از کشیدن بخشی از نقاشی آنجا راترک می کند. کامران میرزا برای یافتن دزد، حتی او را هم استنطاق می کند و نزدیک به سه ساعت با او حرف می زند تا در نهایت متوجه بی گناهی نقاش باشی می شود.

اما دزد چه کسی بوده است؟

«محمد علی» پسر جوانی بوده که ما مور می کشیده است. پدرش هم سرایدار سردر

گروه تاریخ و هویت این کلمات سیاه شده روی این عکس باقی مانده از دوره قاجار، دست خط ناصرالدین شاه است که در معرفی پسرپچه توی عکس نوشته شده است، «محمد علی پسر سرایدار سردر باب همایون.» ناصرالدین شاه نوشته است، «بعد از چندسال که جواهرات و طلای تخت طاووس را دزدید، پیدا شد و سرش را بریدند.»

تورق تاریخ نشان می دهد که در یک روز سرد پاییزی در سال ۱۳۰۹ قمری مردی که سرایدار سردر «باب همایون» بوده است به دست و پای شاه قاجار می افتد و امان می طلبد تا مگر به این وسیله شاه دلش به رحم بیاید و از جان پسرش درگذرد، اما شاه او را تهدید می کند که اگر بیش از این اصرار کند، خودش را هم اعدام خواهد کرد. ماجرا از روزی شروع می شود که سلطان صاحبقران در تالار آینه، چشمش به خرده های طلایی می افتد که در پای تخت طاووس ریخته است. دقیق تر که می شود، می بیند یکی آمده و جواهرات و مقداری از طلای کارشده در پشت و دسته های تخت طاووس را کنده و با خود برده است. پس دستور به تحقیق و تفحص در این باب می دهد.

ناصرالدین شاه در روزنامه خاطرات خود، ذیل وقایع دوشنبه، ۱۳ ربیع الثانی سال ۱۲۰۹ قمری (۱۲۵ آبان ۱۲۷۰ خورشیدی) چنین نوشته است: «صبح رفتم حمام، آمدم بیرون. امروز باید چهار ساعت به غروب مانده وزیرمختار انگلیس حضور بیاید. تقی خان پیشخدمت را نارنجستان دیدم. عرض کرد دیشب طلاهای تخت بزرگ را در